

مفهوم «درد و رنج» در اشعار غاده‌السَّمان و فروغ فرخزاد

عفت نادری نژاد*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۲

مصطفی گرجی**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۵

چکیده

«درد و رنج»، یکی از وجوه تراژیک زندگی، در کنار مرگ، تنهایی، آزادی و گناه از مسائلی است که هر انسانی در زندگی با آن روبه‌روست. این مسئله در هنر و ادبیات به‌ویژه ادبیات زنانه به‌گونه‌ای بازتاب دارد که بررسی و تحلیل آن، نیازمند تحقیقی وسیع و جامع است. از سویی دیگر، مقایسه ادبیات ملت‌های مختلف اعم از تطبیق انواع ادبی یا تطبیق آثار دو ماتن اعم از مؤلف یا شاعر، بیش از هر چیز می‌تواند به کشف نقاط مشترک اندیشه‌های بشر کمک کند و از سرچشمه جریان‌های فکری و هنری ادبیات ملت‌ها پرده بردارد.

موضوع این جستار، بررسی اشعار دو شاعره تأثیرگذار معاصر یعنی فروغ فرخزاد و غاده‌السَّمان از دو ملیت مختلف (ایران و عرب)، با توجه به ماهیت، مفهوم و مصادیق مختلف درد و رنج و با تأکید بر مسئله وجودشناسی درد و رنج است. این مقاله به بررسی «درد و رنج» در نگاه این دو شاعر زن معاصر در ساحت (محور)های چهارگانه «ماهیت‌شناسی»، «وجودشناسی»، «غایت‌شناسی» و «وظیفه‌شناسی درد و رنج» پرداخته و علل، انواع و راه‌های گریز از «درد و رنج» را در ساحت وجودشناسی، تحلیل کرده است.

کلیدواژه‌ها: غم و اندوه، درد و رنج، فروغ فرخزاد، غاده‌السَّمان.

مقدمه

مقایسه ادبیات ملت‌های مختلف اعم از تطبیق انواع ادبی یا تطبیق آثار دو ماتن تنها در صورتی ارزنده خواهد بود که اشتراکات فرهنگی پنهان میان ملت‌ها را آشکار کند و به وحدت اندیشه بشری در هر نقطه‌ای از جهان پی‌برد. مقایسه‌های تطبیقی، جامع‌تر و فراتر از مقایسه‌های ادبیات دو یا چند کشور است؛ چراکه مقایسه‌های محدود به ادبیات، تنها نشان‌دهنده بالندگی و شکوفایی استعداد ماتن هم‌نژاد یا هم‌زبان به یکدیگر است؛ حال آنکه در پژوهش‌های تطبیقی، گونه‌های تأثیر و تأثر مفاهیم ادبی و هنری که از مرزهای ادبیات قومی فراتر رفته باشد، بررسی می‌شود (کفانی، ۱۳۸۲: ۲۰). از این رو بررسی تطبیقی اشعار فروغ فرخزاد و غاده السّمّان، از چند جهت حائز اهمیت است. یکی به دلیل اینکه، هر دو بانوی شاعر، معاصرند؛ و از دو ملیت مختلف که رابطه تنگاتنگی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دینی و ادبی و... دارند. دیگر اینکه هر دو درد و رنج‌هایی را متحمل شده‌اند و چون «شعر بر مدار حقیقت و برآیند تجربه‌ای حقیقی است» (مدنی، ۱۳۸۶: ۱۷۴)، بهتر در دل‌ها جای می‌گیرد؛ به‌ویژه آنکه نه تنها شعر امروز ایران، بلکه «شعر امروز عرب در بیدارگری و آگاه‌سازی مردم در تحولات سیاسی سهمی بسزا دارد» (همان). یکی دیگر از دلایل انتخاب این دو شاعر و مقایسه تطبیقی اشعار آن دو، موضوع مورد بحث این مقاله یعنی «درد و رنج» است که زمینه، بافت^۱ و موقعیت‌های^۲ مشابه اجتماعی را از یک‌سو؛ و اشتراک/ اشتراکات درد و رنج در گستره اندیشه میان آنها را رقم زده است. البته توصیف و تبیین مسئله درد و رنج در حوزه‌های «ماهیت‌شناسی»، «وجودشناسی»، «غایت‌شناسی» و درنهایت «اخلاق درد و رنج» در نگاه آنها بررسی و تبیین خواهد شد. چالش‌های موجود در جامعه درباره طرز تلقی مردم نسبت به زنان و چه بسا سنت‌ها و عادات‌های پیشین، تبعیض جنسیت و...، بازتاب مشابه‌ای در

1. context

2. status

شعر هر دو شاعره داشته است که بررسی اشعار آنها را ضروری ساخته است. به بیانی دیگر، شاید پرداختن به شباهت‌ها و تفاوت‌های اشعار فروغ و غاده، دلایلی از این دست که هر دو زن و معاصر هستند، کافی باشد؛ اما عناصر مشترک دیگری نیز وجود دارد که مقایسه این دو شاعر را در حوزه یکی از تراژدی‌ترین مباحث حیات انسانی یعنی «درد و رنج» اجتناب‌ناپذیر می‌کند. چراکه هر دو، شرقی و متعلق به جوامع سنتی هستند که زنان را مورد بی‌مهری قرار داده و ارزش‌ها و برخوردهای فرهنگی و موقعیت اجتماعی آنان را طور دیگری رقم زده‌اند. ضمن اینکه هر دو شاعره نسبت به مسائل پیرامون خود بی‌تفاوت نبوده و اغلب در برابر این درد و رنج واکنش‌هایی را نشان داده‌اند؛ و اینکه هر دو زنانی معترض و در مواردی متعرض بوده‌اند؛ و مهم‌تر اینکه، جامعه و بافت اجتماعی هر دو شاعره، چنین افکاری را برای جنس دوم (مؤنث) بر نمی‌تابیده است^(۱). مسئله مهم دیگر اینکه؛ هر دو، در کار خود از نظر جوهر شعر و عاطفه، صادق بوده‌اند. در نهایت می‌توان گفت مهم‌ترین دلیل مقایسه این دو شاعر باهم، این است که غاده، خودش را با فروغ مقایسه کرده و او را هم‌سنخ خود قرار داده است و تنها تفاوتشان را متمرد خواندن خود و آشتی‌پذیری فروغ دانسته است: «فروغ بسیار شفاف است و قدرت زیادی برای آشتی دارد در حالی که من بیش‌تر تمرد دارم و مایل به مقاومت هستم»؛ که آن هم از نظر عبدالحسین فرزاد، نخواندن تمامی آثار فروغ است. چراکه فروغ هنگامی که می‌بیند برای زن روشنفکر در جامعه او جایی وجود ندارد با اندوه فراوان می‌گرید و می‌گوید: «تمام روز در آینه گریه می‌کردم»؛ اشعارش نه فقط به معنای بریدن و آشتی‌پذیری او نیست؛ بلکه شدت اوج فاجعه را نیز می‌رساند (السَّمان، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۴). از این رو، شباهت‌ها و تفاوت‌های اشعار این دو شاعر با یکدیگر - با توجه به کشف «درد و رنج» در اشعار آنان - بررسی می‌شود تا هم‌سنخ بودن آنها در این مقوله آشکار شود. گفتنی است مقالات متعددی درباره مقایسه فروغ فرخزاد یا غاده‌السَّمان با دیگر شاعران، به‌طور اعم، نه در خصوص مبحث درد و رنج، به شکل مقاله، رساله

و منابع اینترنتی، نگاشته شده است؛ مانند رساله دکتری جوانرودی، ۱۳۸۷ با عنوان بررسی تطبیقی آثار غاده‌السَّمان و فروغ فرخزاد. لکن تحقیقی با عنوان «درد و رنج» در نگاه این دو شاعر نوشته نشده است. تنها تحقیقی که با عنوان درد و رنج صورت پذیرفته؛ مقاله مصطفی گرجی، ۱۳۸۹ است که درد و رنج فروغ و سیمین بهبهانی را تصویر کرده و در فصلنامه نقد ادبی چاپ شده است.

پیش از پرداختن به مسئله درد و رنج در مجموعه آثار هر فردی باید گفت که چهار مسئله اساسی در حوزه روان‌شناختی و فلسفه درد و رنج با رویکرد به روش و بینش معرفت‌شناسانه وجود دارد که توجه بدان به تبیین و ایضاح مفهوم و مصادیق درد و رنج کمک خواهد کرد. نخستین آن، ماهیت، معنا و مفهوم درد و رنج است. دومین مسئله، علت/ علل درد و رنج (وجودشناسی) است که چالش‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین مباحث در این زمینه است. سوم، آثار و نتایج مثبت و منفی درد و رنج است و آخرین مسئله این است که انسان در مواجهه با پدیده درد در زندگی خود و دیگران چه نوع رویکرد اخلاقی باید اتخاذ کند. این مبنای اساس نظام بررسی معناشناسی، باید از بحث واژه به مفهوم و از مفهوم به مصداق بررسی شود و به‌ناچار در این سیر باید از ماهیت‌شناسی مفاهیم به وجودشناسی و از وجودشناسی به وظیفه‌شناسی و از وظیفه‌شناسی به غایت‌شناسی رسید. پرسش مقدر در آغاز پژوهش، این است که هر یک از شاعران مذکور، درباره کدام یک از مؤلفه‌های چهارگانه فوق بیشتر داد سخن داده و در کجا سکوت کرده‌اند و دلایل پردازش هر کدام از این مفاهیم (ماهیت، علل، آثار و شأن اخلاقی) چه بوده است؟

پژوهش حاضر با نگاه به اشعار این دو شاعره، این ساحت‌های چهارگانه را مورد تطبیق، بررسی و تحلیل قرار داده است. در میان اشعار فروغ و غاده افتراقات اندکی به جهت موقعیت اجتماعی نوپدید و خاص دیده می‌شود که با توجه به موضوع پژوهش، به‌طور مبسوط و غیرصریح در میان بخش‌های مختلف، بررسی شده است. نگرش این دو شاعر، سبب شده تا مشکلات اجتماعی و محیطی بر احساسات و

عواطف آنان، زنجیره‌ای از درد و رنج‌های گریزپذیر و گریزناپذیر فراهم آورد. به عبارت دیگر، براساس اکتشاف درونی و تأثیرپذیری از اجتماع و تأثیرگذاری بر آن، سبب خروش، در نتیجه انفجار احساسات و درونیات آنان شده است. به طوری که دردها و رنج‌ها و احساسات خود را به شکلی انتقادی، گاه انفجاری، گاه ملایم و گاه وهم‌انگیز بیان کرده‌اند.

در مقام بیان معرفی و شناخت بیشتر دو شاعر، به‌ویژه غاده، باید گفت؛ غاده السَّمان شاعر و نویسنده‌ای سوری است که سنت، عشق، زن، تبعیض و تعصب‌ستیزی، جنگ، وطن‌پرستی، و انسان‌دوستی حقیقی از بن‌مایه‌های اصلی اشعار اوست. انسان‌دوستی او حقیقی است، نه کسالت‌بار و غیرحقیقی. چنان‌که خود می‌گوید: «لا أريد الا ألفه الكسول بيننا»؛ «من آن دوستی کسالت‌بار میان ما را / نمی‌خواهم» (السَّمان، ۱۹۹۹م: عاشقه الرجل المتحیل). شعر او مانند شعر فروغ روشن و ساده است. احساسات و عواطفش را صریح و شفاف به تصویر کشیده و می‌کشد، به ارزش‌های انسانی احترام می‌گذارد و مانند فروغ در برابر بایدها و نبایدهایی که ناعادلانه وضع شده است؛ شجاعانه مبارزه و طغیان می‌کند. از این‌رو مشترکات فراوانی در بینش و آثار آن دو دیده می‌شود.

نکته پایانی در این مجال اینکه؛ غاده السَّمان، در سال ۱۹۴۲ در دمشق متولد شد. نخستین کارهای وی تحت نظارت و تشویق‌های پدرش که رئیس دانشگاه سوریه و وزیر آموزش و پرورش بود؛ در نوجوانی به چاپ رسید. او فوق لیسانس خود را در رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه آمریکایی بیروت و دکتری خود را از دانشگاه لندن اخذ کرد. و هم‌اکنون با خانواده‌اش به سبب جنگ‌ها و حوادث بیروت در پاریس زندگی می‌کند (فرزاد، ۱۳۷۴: ۱۵۸). با نگاهی به آثار و جایگاه او می‌توان گفت؛ بیشتر از آنکه شاعر باشد، نویسنده است. نخستین مجموعه قصه او با نام «عیناک قدری» / چشمانت سرنوشت من است، در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. از آثار متعدد او،

مجموعه قصه‌های «ماه چهارگوش» (۱۹۹۸) از سوی دانشگاه آرکانزاس آمریکا برنده جایزه ادبی شد (یزدان‌پناه و متولی، ۱۳۹۰: ۱۷۵). در اینجا برخی از آثار شعری او همچون «در بندکردن رنگین‌کمان» (۱۹۸۹)؛ «عاشقه فی محبره» / زنی عاشق در میان دوات (۱۹۹۵)؛ «رسائل الحنین الی الیاسمین» / غمنامه‌ای برای یاسمن‌ها (۱۹۹۶) و «الابدیه لحظه حب» / ابدیت یک لحظه عشق است (۱۹۹۹) مورد پژوهش قرار گرفته است. اگرچه بیشتر آثار وی به سیزده زبان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، و... ترجمه شده است؛ خشنودی او از ترجمه ایرانیان است؛ چون، ایرانیان را عاشق می‌داند؛ پس، به صراحت می‌گوید: «عاشقان، راز عاشقان را درمی‌یابند» (السَّمَان، ۱۳۸۷ ج: ۱۵). او زنی است که با هویت زنانه‌اش اشعاری ساده و فصیح را با افکاری منحصر به جهان تقدیم کرده و در قصه‌هایش از دردها و رنج‌های مردم لبنان سخن رانده است (همو، ۱۳۸۷ الف: ۹).

درباره فروغ جوان (۱۳۱۳ - ۱۳۴۵)، تنها لازم به یادآوری است که «او بی‌آنکه خود بخواهد ادبیات زنانه را پی ریخت و با تک‌گویی درونی و ذهنیت و زبان زنانه، جهان فردی خود را در شعر معنا بخشید. اگرچه پیش از او، در شعر ژاله عالم‌تاج قائم‌مقامی نیز چهره‌ای متفاوت از زن ایرانی تصویر شده بود؛ باید در نظر داشت که مهم‌ترین ویژگی اشعار فروغ، زنانه بودن آن است. زنی شاعر برای نخستین بار، تجربه‌های اندوه‌بار یک زن، درد دل‌ها، اعتراض‌ها و گلایه‌هایش را به زبان شعر سرود» (کراچی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). به عبارت دیگر، او از موضع مدرنیت به مناسبات کهنه دنیای امروز اعتراض کرده و درد مشترک تنهایی، غربت و سرگشتگی انسان امروز را فریاد کشیده است (روزبه، ۱۳۸۱: ۲۱۶).

بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار فروغ و غاده

یکی از واژگان مهم و چالش‌برانگیزی که در فلسفه، دین و فلسفه دین مکرر بدان اشاره شده، درد و رنج است. درد و رنج، حاصل تعارض باورها و تعهدات انسان با

واقعیت‌های موجود است که این «حقایق مشترک و جاودانه انسانی» (السَّمَان، ۱۳۸۷، ب: ۲۳) را نمی‌توان نادیده انگاشت. تعریف و حدود آن در حوزه‌ها و علوم مختلف از جمله حوزه‌های روان‌شناختی، فلسفی، زیستی، اجتماعی و... به‌منظور و اهداف متفاوت بیان شده است و هر حوزه با توجه به زاویه دید، باورهای گوناگون خود را درباره منشأ و خاستگاه این درد و رنج به نوعی ابراز کرده‌اند که می‌تواند تحمل این درد و غم را متعسر بلکه ناممکن کند (بسط این مسئله در جایگاه خود مورد بحث قرار می‌گیرد). از آثار این دو شاعر چنین برمی‌آید که ایشان در تبیین این مسئله و خاستگاه آن با توجه به رویکرد پدیدارشناسانه به عوامل و علل متعدد آن توجه داشته‌اند. از این رو مهم‌ترین عوامل و غم‌های حاصل از آن در دیدگاه این دو شاعر به‌طور مشترک؛ درد تنهایی، قوانین تحمیلی اجتماع، انتقادهای تند اجتماعی، عشق، رهایی، گناه و مرگ و نیستی است. اما به‌طور اخص؛ موضوعات وطن، جنگ، غربت ناشی از جنگ و آوارگی و مهاجرت به سرزمینی بیگانه (نوستالژی)، آزادی و رهایی مختص غاده؛ و یأس و بیهودگی، بدبینی به حال و آینده، جستن آرامش و خوشبختی در روزهای خوش کودکی و حسرت داشتن دوران آرام زناشویی از مختصات شعر فروغ است. بر این مبنای درد و رنج در چهار حوزه ماهیت‌شناسی، وجودشناسی، وظیفه‌شناسی و غایت‌شناسی درد و رنج مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۱. ماهیت و معناشناسی درد و رنج

مفهوم و معنای «درد» و «رنج» در اشعار این دو شاعر با تأکید بر عوامل (وجه روان‌شناختی) و دلایل (وجه معرفت‌شناختی) درد و رنج از منظرهای گوناگون محل بحث است. شاعران، در واقع در پی تعریف روشن از واژه درد و رنج نیستند؛ بلکه به ماهیت وجودی درد و رنج پرداخته‌اند. برای نمونه، فروغ در بیان این نوع ماهیت درد به روان‌شناسی درد و تفاوت در مقام «بودن» و «داشتن» نیز توجه کرده و ذات درد و رنج را از مقوله «بودن» دانسته (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۸۸)؛ و به همین دلیل به مرگ نیز

اندیشیده است. غاده نیز در شعر «عشق و سیب» نیز اندیشه مرگ را در سر دارد (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۱۳). بیشتر نگرش فروغ نسبت به درد و رنج فلسفی، پیچیده، شاعرانه و سرشار از اعلام وجود، زندگی عاشقانه و درد جاودانگی است. وی به ظاهر از درد و رنج می‌نالد، اما در باطن با آن مانوس است. اشعاری چون «در غروبی ابدی»، «اندوه‌پرست»، «باد ما را با خود خواهد برد» و نمونه‌هایی از این دست، شاهد این مدعا است. نمونه دیگر از این عوامل، «تنهایی» است؛ که در معنای اگزستانسیالیستی و امروزی از مهم‌ترین دستاوردهای منفی زندگی بشر مدرن و جوهره وجودی درد و رنج است. این تنهایی به معنای در جمع نبودن نیست؛ بلکه مقصود از آن، درک نشدن توسط اطرافیان است؛ زیرا زندگی ماشینی، روابط انسانی را بر مبنای برخورد منافع تعیین می‌کند که ثمره آن تنهایی است. به منظور روشن‌تر شدن معنا و ماهیت درد که بیشتر با واژه «تنهایی» در مجموعه اشعار این شاعران مشاهده می‌شود و نشان از بسامد بالای این واژه دارد؛ به لایه‌های دیگری برمی‌خوریم که با غم، درد، رنج، افسرده، پوچی، آه و حسرت، عشق و معشوق و... پیوند دارد؛ و گاهی برخی از آنها با هم یا به تنهایی در گزاره‌های ترکیبی همچون زنجیر رنج، حزن صمیمی، درد تنهایی، تنهایی تنها، گل تنهایی، پیچک غم، تنهایی ماه، تنهایی ژرف، حس مغشوش، باغ اندوه، اندوه تفهیم، اندوه‌پرست، وهم سبز و... متجلی شده است که برخی در سرایش هر دو شاعر، معانی و مفاهیم مشترک دارد و برخی نیز مختص به یکی از این دو شاعر است. اما مهم اینکه، تمامی این ترکیب‌ها و زنجیره‌های منشوروار، نشانی از درد و غم و تنهایی (جهان‌بینی) این شاعران دارد (فرخزاد، ۱۳۸۳، ۲۹۲؛ السَّمَان، ۱۳۸۷ الف: ۸۲).

۲. وجودشناسی درد و رنج

یکی از مهم‌ترین مباحث در معرفت‌شناسی مفهوم درد و رنج و البته از نظر تقدم بحث بعد از ماهیت‌شناسی و معنای درد و رنج، مسئله وجودشناسی درد و رنج است؛

که فروغ و غاده در مقام بیان و تفسیر و فلسفه وجودی آن، ضمن اهتمام به ابعاد زیباشناختی مفاهیم، به ابعاد و هستی انسانی و اجتماعی این مسئله توجه کرده‌اند. مهم‌ترین نکاتی که در این بحث از نظر حالت روانی و انسانی، مطرح است؛ مسائلی همچون انواع و اقسام درد و رنج، علل و عوامل، و راه‌های رهایی از آن است که این شاعران به اشکال و انواع مختلف، بدان اهتمام ورزیده‌اند.

دل‌تنگی، افسردگی، تنهایی و غمناکی؛ یکی از مفاهیم وجودشناسی درد و رنج در نگاه فروغ و غاده است. وجود این نوع دردها از دیدگاه این شاعران، از جامعه‌ای برخاسته که مردمان آن با یکدیگر ظاهرسازی می‌کنند و رفتاری مصنوعی دارند یا تحقیرهای موروثی و سنتی‌ای است که از سوی جامعه به زنان تحمیل می‌شود. برای نمونه، فروغ بر این است قلب و احساس و عواطف درونی برخی از مردم گم و نابود شده است، لذا زندگی و ارتباطات مشترک مردمی را حتی در محیط خانواده، مصنوعی و نوعی تظاهر به عشق و محبت می‌بیند و از آن احساس ترس می‌کند:

«او در میان خانه مصنوعی‌اش / ... در پناه عشق همسر مصنوعی‌اش /
... و بچه‌های طبیعی می‌سازد / ... حیاط خانه ما تنهاست / ... من از زمانی /
که قلب خود را گم کرده است می‌ترسم / و از تجسم بیگانگی این‌همه
صورت می‌ترسم» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۵۵-۳۵۶).

و غاده نیز خود را در حقارت‌هایی که به صورت موروثی همواره پشت‌درپشت به دیگری می‌رسد، تنها و زنده‌به‌گور می‌پندارد؛ بنابراین، در این مسیر به دنبال یار و همدمی می‌گردد تا این مسائل را همچون او درک کند:

«من همچنان زنده‌به‌گورم / در زیر ریگزارهای حقارت موروثی / و
محکومیتی، که پیش از من / صادر شده است. / ... من در جست‌وجوی زنی
هستم / چونان من، تنها و دردناک / تا دست در دستش نهم / ما هر دو تنها
زاده می‌شویم» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۶۵).

این زنان در نگاه خود تنها، جایگاهی مشابه در جامعه خویش دارند و از طبیعت

آن و جهان به‌خوبی آگاهند؛ و راه‌گریزی از آن ندارند. به همین دلیل جهان در نگاه فروغ، پلید و به لانه ماران تشبیه شده است: «این منم / زنی تنها / ... من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم / و این جهان به لانه ماران مانند است» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۳۵-۳۳۶). البته به یقین مار در این شعر فروغ، «مظهر خطرناکی و پلیدی است» (ممتحن و...، ۱۳۹۱: ۱۳۳-۱۵۶). اما جهان در نگاه غاده، به دشت غربتی تشبیه شده که دشمنان دوست‌نما در آن، در پی کشتن او هستند: «به تیرها خیره می‌شوم / درحالی که در خواب بر گردنم راه می‌روند. / از دشت غربتم / یاران دیروز را ندا می‌دهم، / و با بیم گردنم را جست‌وجو می‌کنم. / زیرا در کابوس من، / دست‌های همین یاران است، / که تیر را برداشته است!» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۸۴) با وجود اینکه هر دو در تنهایی به انتظار مرگ توسط یاران و گزیده شدن توسط ماران این جهان هستند، باز با صراحت بیان می‌کنند که دشمنان خونخوار خویش را دوست می‌دارند. چراکه معتقدند خونخواری جزئی از فطرت آنهاست (همچون تاتارها و بربرها) و آنها ناخواسته، و معصوم‌وار به دنبال خون شکار خود هستند:

«گوئی که تاتاری / در انتهای چشمانش / پیوسته در کمین سواری‌ست /
گوئی که بربری / در برق پرتراوت دندان‌هایش / مجذوب خون گرم
شکاری‌ست» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۶۸-۲۶۹).
«دوست می‌دارم آزار دادنِ معصومت را که بر من روا می‌داری / و
دندان‌های نیش‌ت را / که زشتی مکیدنِ خونم را، / ادراک نمی‌کند»
(السَّمَان، ۱۳۸۷: ۲۶).

شاعران در بیان وجود درد و رنج، علاوه بر مسائل اجتماعی و سنتی و عرف جامعه خویش؛ به ابعاد تمثیلی و اسطوره‌ای میوه ممنوعه و گناه نخستین آدم و حوا و هبوط آنها، توجه داشته و آن را اولین درد انسان قلمداد کرده‌اند و سیب را نماد گناه ازلی و نیز لذت و وسوسه دانسته‌اند:

«همه می‌دانند / که من و تو از آن روزنه سرد عبوس / باغ را دیدیم / و

از آن شاخه بازگر دور از دست / سیب را چیدیم» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۹۶).

«آدم به سیبی دست یافت، / آن گاه، از هفت آسمان، فرو افتاد بر زمین»
(السّمان، ۱۳۸۷: ۱۳).

همچنان که پیش تر گفته شد، مبحث وجودشناسی درد و رنج را می توان در سه محور انواع، علل و راه های رهایی از آن بررسی و تحلیل کرد.

الف) انواع درد و رنج

یکی از مسائلی که در حوزه وجودشناسی درد و رنج باید به آن توجه داشت، مسئله انواع درد و رنج است که می توان آن را به دردهای «گریزپذیر» و «گریزناپذیر» طبقه بندی کرد؛ که لازمه آن، شجاعت در برابر دردهای گریزپذیر و صبر و بردباری در برابر دردهای گریزناپذیر است. یکی از دردهای گریزناپذیر در مجموعه اشعار فروغ، پوچی و بی معنایی است. شعرهای جمعه، پرسش، عروسک کوکی و... بی معنی بودن زندگی روزمره، یکنواختی، سنگین و اهانته بار بودن آن را که از تنهایی، نومی، پوچی و هیچی دردمندانهای انباشته است، نشان می دهد. یکی از مهم ترین مواردی که شاعران به دردهای گریزناپذیر اشاره می کنند، مسئله «گذر زمان» است که هیچ مانعی برای متوقف کردن آن وجود ندارد و شاعران آن را با مرگ و تنهایی مرتبط می سازد:

«زمان گذشت زمان گذشت و ساعت چهاربار نواخت / ... من راز
فصل ها را می دانم / و حرف لحظه را می فهمم / نجات دهنده در گور خفته
است» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۳۱)

و اینکه:

«آن روزها رفتند / آن روزها مثل نباتاتی که در خورشید می پوسند /
... اکنون زنی تنهاست» (همان: ۲۲۷).

مرگ نیز که از جمله درد و رنج‌های گزیرناپذیر هر فردی است؛ در کنار تنهایی، از مهم‌ترین وجوه تراژیک زندگی انسان‌ها به‌شمار می‌رود. در باور فروغ، انسان به «ماندن»/ «بودن» و «داشتن» نه فقط عادت، بلکه اعتیاد پیدا کرده است و تمایل به «رفتن» (به دنیای دیگر) ندارد (همان: ۲۸۸). او تنها در مقابل این قانون طبیعی است که احساس حقارت و کوچکی می‌کند (همان: روی جلد). حتی با ازدست‌دادن معشوق از دست‌رفته (مرده) اش در شعر «گمشده»، ماهیت خود را نیز از یاد می‌برد. بنابراین هیچ راه‌گزینی جز مرگ خویش نمی‌یابد (همان: ۱۲۵). غاده نیز در شعر «عشق و سبب» با بلعیدن یا نبلعیدن سبب (سبب اسطوره‌ای)، مرگ را در پی خود می‌بیند (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۱۳). آنها با اندیشه مرگ مأنوس و عجین شده‌اند؛ و تا آخرین لحظه با اندیشه آن زندگی می‌کنند. نمونه بارز آن شعر «بعدها» و «معشوق من» فروغ (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۱۴ و ۲۶۸)؛ و شعر «زنی عاشق باران...» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ج ۷۱) و «نامه‌ای از دو چشم عریان» غاده (همان: ۱۳۸۷: ۶۶-۶۷) است. غاده گاهی قرص خواب‌آور می‌خورد تا در خواب و بی‌خبری آماده مرگ و خواب همیشگی شود؛ اما گاهی برای اینکه مرگ، غافلانه به سراغ او نیاید از خوردن قرص پرهیز می‌کند:

«امشب قرص‌های خواب‌آورم را نخوردم / تا مرگ به ناگاه مرا در

نیابد / در لحظه غفلت / دزدانه» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ج ۵۳).

لازم به ذکر است که این دو شاعر به دلیل معتقدات مذهبی، براین‌باورند که روح، شاهد ماجراهای بعد از مرگ جسم خود است. این باور، نوعی آرامش و راه‌رهایی بعد از مرگ جسم به آنها می‌دهد. چراکه بعد از مرگ، عشق و زندگی نیز در تمام مظاهر هستی جریان دارد:

«بعد من ناگه به یک‌سو می‌روند / پرده‌های تیره دنیای من» (فرخزاد،

۱۳۸۳: ۲۱۵).

«آن‌گاه که می‌میرم / درون این ورق را خوب جست‌وجو کن / به غرفه

کلماتم برو/ تا مرا در میان سطرها بیایی» (السَّمان، ۱۳۸۷ ج: ۷۱).

شاعران با توجه به شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوران زندگی‌شان، دردهای دیگری را نیز بر شمرده‌اند که می‌توان آنها را در زمره دردهای گریزپذیر دانست. نبودن امنیت و ترسیم فضای خشن شهر (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۴۲)، رخوت، کسالت، فساد و انزوا (همان: ۳۳۴ و ۱۵۱)، واژگونی ارزش‌ها (همان: ۲۶۷ و ۱۵۱)، فقدان انسانیت، تمدن و تجدد، تکنولوژی، فقدان عشق و عاطفه و احساس (همان: ۳۳۰ و ۱۵۱)، بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری (همان: ۳۴۸ و ۱۵۱)، افول اندیشه (همان: ۳۱۹ و ۱۵۱) و فساد اداری و تشکیلاتی (همان: ۳۳۱ و ۱۵۱) از جمله این نوع از دردهای فروغ است. گِله از روزگار و نامه نوشتن به او؛ دوری از وطن، تفکر مبارزه و طغیان علیه عوامل نابهنجار اجتماعی، جنگ و... نیز از جمله دردهای غاده است (السَّمان، ۱۳۸۷ ب: ۴۰، ۵۵ و ۸۷، الف: ۱۳۸۷ و ۲۹ و ۷۲).

ب) علل درد و رنج

یکی دیگر از مباحث مهم در بحث وجودشناسی درد و رنج، بررسی علل و خاستگاه درد و رنج است که با توجه به نوع نگاه‌ها، بر اساس اجزاء و باورهای متفاوت به دو نوع کلان طبقه‌بندی می‌شود که نخست باید از منظر پدیدارشناسی و معرفت‌شناسی؛ سپس با توجه به مسئلهٔ زمان و دوره بررسی شود. در نوع دوم طبقه‌بندی، علل درد و رنج و تنهایی از نگاه انسان پیشین و معاصر به صورت فردی یا اجتماعی- در شعر این دو شاعر زن- بررسی می‌شود.

یکی از علل درد و رنج در مجموعه اشعار این دو شاعر، «تنهایی» است این نوع از درد و رنج از انواع دردهای پربسامدی است که این دو شاعر در مقام بیان، از آن رنج برده‌اند. حس تنهایی و درد و رنج حاصل از آن، آنها را برمی‌انگیزد تا با تلاش و کوشش و شجاعت به راه‌های گریز نیز توجه نشان دهند. البته اگر راه گریزی از غم تنهایی وجود داشته باشد.

«زنجیرش پیاست، چرا ای خدای من؟... زنجیرش پیاست که نتوانمش

گسیخت» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۶۳).

و فرد را از درون فرد بتوان یافت و تنهایی او را مداوا کرد:

«آیا به راستی این تویی؟/ در آرزوی توأم/ و در تو در جست‌وجوی

تو/ اما تو را نمی‌یابم/ ... آه کجایی که تو را سخت گم کرده‌ام» (السَّمَان،

۱۳۸۷ الف: ۳۶).

فروغ درد تنهایی خود را با درد تنهایی حیاط و باغچه خانه‌شان مقایسه کرده و درد خود را التیام نیافتنی (گریزناپذیر) دانسته و درحالی‌که دلش برای باغچه نیز می‌سوزد معتقد است باغچه را می‌توان به بیمارستان برد و درد او را مداوا کرد؛ اما او را نه (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۵۶). فروغ در شعر «پنجره» (همان: ۳۴۷) و غاده در شعر «ابدیت، یک لحظه بارانی است» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۶۳) از درد تنهایی به شدت گریزانند. یکی دیگر از علل درد و رنج در منظومه فکری این دو شاعر، «عشق» و اندوه حاصل از آن است. غاده در شعر «عشق»، عاشق‌شدن را دشوار و رهایی از عشق را، ناممکن و گریزناپذیر می‌داند. بنابراین، با تمام قوا مراقب خود است تا به دام غم و اندوه عشق نیفتد و در این دام همچون شمع آب نشود. چراکه خاصیت عشق، ذوب شدن/ فناشدن در راه معشوق است. او با اینکه درد و رنج را لازمه عشق می‌داند، راه رهایی و گریز از غم و رنج را نیز عشق مقدس و عاشق‌شدنی روحانی می‌پندارد؛ البته مشروط به اینکه عشق بتواند او را از رخوت و سستی، آزاد و رها سازد. به همین دلیل، خود مخترع عشق است و در آن، غوطه‌ور می‌شود؛ آن‌گاه خود را در نور آن پاک و منزّه می‌یابد و بی‌خواب می‌گردد (السَّمَان، ۱۳۸۷ الف: ۹۴؛ د: ۴۹، ۳۴ و ۸۶؛ ب: ۳۹؛ ج: ۸۵). فروغ نیز در شعر «شکوفه‌های اندوه» از اینکه در غم و اندوه معشوق خود می‌سوزد؛ احساس لذت و سرور می‌کند و نمی‌خواهد این نوع نشاط (اندوه و تنهایی حاصل از آن) را از دست بدهد. او حتی رنج آشکار خود را به معشوقش بشارت می‌دهد و عشق خود را «شکوفه اندوه» می‌خواند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۱۵۶). او

در شعر «اندوه پرست»، پاییز خاموش و ملال‌انگیز عشق را می‌پرستد و با آه و حسرت، اندوه و درد نهانی حاصل از عشق را خواهان است و راه‌گریزی از آن نمی‌طلبد (همان: ۱۲۷)؛ اگرچه در این عشق، وجودش کماکان تحلیل رود و آب شود (همان: ۲۵۳). از طرفی دیگر، غلبه این درد بر تارک وجودش، او را مجبور سساخته تا به التماس از خدا بخواهد که یاری‌اش کند و شوق گناه و نقش‌پرستی را از وجودش بزدايد و در عوض عشقی سازنده و جهت‌دار بدو بدهد تا از سویی، سرشت حق را در او (معشوق) مشاهده کند و از سویی دیگر، گریزگاهی از غم و اندوه باشد (همان: ۹۲). با وجود این، گاهی از عشق بی‌امید می‌رمد؛ چراکه احساس می‌کند این عشق آتشین و بدون امید، او را به وادی گناه و جنون می‌کشاند (همان: ۴۳).

۱) علل درد و رنج از دیدگاه پدیدارشناسانه / روان‌شناختی

با بررسی اشعار این دو شاعر در بحث علل و عوامل درد و رنج با رویکرد پدیدارشناختی (ساحت روانی و درونی) چنین بر می‌آید که مهم‌ترین علل درد و رنج آدمی در وهله اول، علاوه بر تنهایی؛ تعارض تصورات بر ساخته انسان با جهان خارج؛ دیدن درد و رنج و غم سایر انسان‌ها و موجودات؛ تعارض آرمان‌های فردی و اجتماعی با دنیای واقع؛ وجود موانع برای رسیدن به آرزوها و خواسته‌ها، مطابقت نداشتن خواسته‌ها و واقعیت‌ها و... است (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۵۱ و ۱۶۹؛ السَّمَان، ۱۳۸۷: ج: ۱۸). با چنین رویکردی، شاعران، به خشونت و حوادث نابیوسای جامعه می‌نگرند (فرخزاد: ۳۱۳ و السَّمَان، ۱۳۸۷ الف: ۲۰). در این میان، فروغ از اینکه در برهوت آگاهی قدم گذاشته (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۲۹)؛ یا به عبارتی دیگر، از پنجره آگاهی که به رویش گشوده شده است، رنج می‌کشد. خشونت و فساد و قوانین جامعه‌ای را که روز او سیاه کردند، محکوم می‌کند؛ سپس متوجه محکومیت کل نوع بشری در عصر حاضر می‌شود. در عصری که دانشمندان جای پیغمبران را گرفته‌اند و زمین و زمان را

به آشوب و اضطراب کشانده‌اند:

«وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود/ و در تمام
شهر/ قلب چراغ‌های مرا تکه‌تکه می‌کردند/... پیغمبران، رسالت ویرانی را/
با خود به قرن ما آورده‌اند/ این انفجارهای پیاپی/ و ابرهای مسموم/ آیا
طنین آیه‌های مقدس هستند؟! ای دوست، ای برادر، ای همخون/ وقتی به
ماه رسیدی/ تاریخ قتل عام گل‌ها را بنویس» (همان: ۳۴۸-۳۴۹).

غاده نیز با معرفت و آگاهی خود نیز بر اسباب و عواملی چون نور و آتش، عشق،
مرغان نوروزی سپید ورق، عصیان، ترس، هذیان و بال‌های زنانه، بر درد و رنج
حاصل از آن گواهی می‌دهد (ر.ک به ترتیب السّمَان، ۱۳۸۷ الف: ۲۷، ۲۹، ۳۸، ۴۱، ۴۳،
۴۴ و ۹۳).

۲) علل درد و رنج با توجه به عنصر زمان و دوره

این عنصر که باید از دیدگاه انسان پیشین و معاصر بررسی شود، هر کدام به چهار
قسم قابل طبقه‌بندی هستند؛ که در ادامه بررسی می‌شود.

الف) علل درد و رنج در نگاه انسان پیشین

این عنصر که باید از دیدگاه انسان پیشین بررسی شود، به چهار قسم قابل طبقه‌بندی
است. دوری از امر قدسی، تعلق خاطر، گناه، ناهماهنگی با نظام طبیعت و فطرت از
جمله مؤلفه‌های آن است (ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۹-۴۴). با توغل در مجموعه اشعار این
شاعران روشن می‌شود که تمام این عوامل و عناصر، مورد توجه خاص آنان بوده
است. در اهمیت بازتاب این اقسام در اشعار فروغ و غاده همین بس که هر دو شاعر
از بین این مؤلفه‌ها، بیشتر به مقوله «تعلق خاطر» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۵۴، ۲۴۴ و ۷۱ و
السّمَان، ۱۳۸۷ الف: ۴۴ و ۳۵؛ ۱۳۸۷ ب: ۴۷ و ۵۳)، چون تعلق خاطر و «عشق/ دلیل
زندگی است» (شوتز، ۱۳۸۲: ۹۶)؛ و «گناه» که نهی شده در مقدسات دینی است؛ توجه
کرده‌اند. نشانه‌های دوری از امر قدسی در نگاه فروغ، گردآلود و دلگیر بودن خانه‌ها و

خشکیده و کوربودن چشم‌ها و چهره‌های دردکشیده و بی‌روح است:

«خانه‌ها رنگ دیگری بودند / گردآلوده، تیره و دلگیر / چهره‌ها در میان
چادرها / همچو ارواح پای‌درزنجیر / جوی خشکیده، همچو چشمی کور /
خالی از آب و از نشانه‌های او» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۰۲).

گاهی نیز، روح انسان پای‌درزنجیر، به یک جزیره نامسکون تبعید می‌شود که نتیجه بی‌خبری و دوری او از امر قدسی است. «شاید که روح را / به انزوای یک جزیره نامسکون / تبعید کرده‌اند» (همان: ۲۸۸). غاده نیز دوری از امر قدسی را گم‌شدن در گمای روحی می‌پندارد (السَّمَان، ۱۳۸۷ ج: ۸۴).

در مورد مسئله گناه، توضیح این نکته ضروری است که مضمون پردازی‌های هر دو شاعر در زمینه فطری بودن گناه در سرشت انسان، مشابه یکدیگر است. اما فروغ همواره تأثیر گناه با بار معنایی کلان و ظلمت و تباهی جاویدی را برای خود متصور است و با حسرت و اندوه، قلب خود را فتنه‌جو و گناهکار می‌یابد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۱۸). او در اوهام، دامن خود را از کفر رفته (همان: ۲۸) و آلوده به گناه می‌پندارد (همان: ۴۶) و یقین دارد دیگران برای زدودن این ننگ و هم‌انگیز از دامن او، طناب دارش را در ذهن و خیال خود بافته‌اند (همان: ۳۳۶). به همین دلیل از این مردمان مزور می‌گریزد (همان: ۲۰). شاهد مثال دیگر، شعر «در برابر خدا»ی فروغ است:

«تنها تو آگهی و تو می‌دانی / اسرار آن خطای نخستین را / تنها تو

قادری که بیخشایی / در روح من، صفای نخستین را» (همان: ۹۱).

شعر «عشق و سیب» غاده (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۱۳) نیز گواه این مطلب (گناه نخستین) است. غاده نیز بر اثر احساس گناه، خود را همانند سنگ خاره‌ای می‌بیند که گیاهی بر آن نمی‌روید مگر آنکه از جای بغلند و متحوّل شود (همان، ۱۳۸۷: ۴۷). ناهماهنگی در نظام طبیعت و فطرت را می‌توان در نگاه فروغ در شعر «غروب‌ی ابدی»: «و سرانجام، تو در فنجان چای فرو خواهی رفت / مثل قایق در گرداب» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۷۴) و «پرسش»: «ستاره‌های اکلیلی، از آسمان به خاک می‌افتند / و

قلب‌های کوچک بازیگوش / از حس گریه می‌ترکند» (همان: ۲۶۰)؛ و در نگاه غاده در دفتر ابدیت، لحظه عشق، قابل مشاهده است. هرچند غاده، نظام طبیعت و فطرت را هم در تضاد ویژگی و رفتاری موجودات عالم، یعنی عملکرد معکوس آنها دیده است:

«از آن روز که تو را در آن شناختم / و ماهیان در آسمان پرواز می‌کنند، / و گنجشکان در زیر آب، به شناوری مشغول‌اند، / و خروس در نیمه شب، بانگ می‌دهد، / ... و لاک‌پشتان همچون خرگوشان در جهش و پرش‌اند، / ... و مرگ انتحار می‌کند و دیگر نمی‌میرد. / از آن روز که تو را شناختم، / و من در لحظه، می‌خندم و می‌گریم» (السَّمَان، ۱۳۸۷: د: ۱۵)؛
و هم در تسلط حیوانات ذی‌شعور بر انسان:

«اسبی را دیدم، / که در مسابقه، بر مردی بر نشسته بود. / من بوزینه‌ای را دیدم / که سیاحی را به رقص واداشته بود...» (همان: ۷۳).

هرچند که او گاهی با دو دید به یک موضوع نگریسته است. یکی با دید انسان‌نگری / انسان‌گرایی^۱، که همه موجودات را با عملکردی انسانی می‌بیند؛ یکی با نظر طبیعت‌نگری / طبیعت‌گرایی^۲، که انسان‌ها را با تمام ویژگی‌ها و اعمالشان به شکل حیوانات متصور است (همان، ۱۳۸۷: ج: ۶۲).

ب) علل درد و رنج در نگاه انسان معاصر

با توجه به علل درد و رنج در نگاه انسان معاصر؛ مهم‌ترین عوامل، اینجایی و اکنونی نیستن، نابسامانی ذهنی و روانی، محرومیت از حقوق بشر و حقوق طبیعی است (ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۹-۴۴) که عامل دوم یعنی نابسامانی ذهنی و روانی و عامل سوم یعنی محرومیت از حقوق بشر، بیشتر مورد توجه شاعران بوده است.

مهم‌ترین مسئله در مقام اینجایی و اکنونی نیستن؛ به این مسئله اشاره دارد که

1. Humanism
2. Naturalism

هرگاه شخصی، حال (موقعیتِ زمانی) خود را فدای گذشته یا آینده کند؛ یعنی به جای زیستن در زمان حال، با خیالات و اتفاقات گذشته یا رؤیاهای دست‌نیافتنی آینده، زندگی را سپری کند؛ به جای لذت و بهره‌وری و کسب تجربه از زندگی کنونی، دچار درد و رنج و اندوه و حس غمناک مزمن خواهد شد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۲، ۲۴، ۶۴، ۶۷، ۲۷۱، ۳۳۱ و ۱۱۹؛ و السَّمَان، ۱۳۸۷: ۴۴ و ۸۳؛ الف: ۳۶، ۹۲ و ۹۶).

مهم‌ترین موارد مربوط به نابسامانی ذهنی و روانی در اشعار شاعران، تملکِ فقط «یک لحظه» از زندگی؛ ازدست‌دادن لحظه‌ها در تمام ابعاد وجودی و زیستی، در ظلمات بودن، کورکورانه به سمت آینده قدم نهادن؛ داشتن درد تنهایی، شک و تردید زنانه (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۵۵، ۲۱۷، ۳۴۲، ۳۳۶، ۲۰ و ۹۶) و روزمرگی (همان: ۲۷۴)، الفت داشتن با تنهایی، دل‌افسرده، به‌سربردن در خیالات گذشته و آینده و تعلق خاطر و عشق است. فغان از یکدل‌نشدن با معشوق و ازدست‌دادن او (همان: ۲۴)؛ به دنیا آمدن بیهودگی (همان: ۲۸۰)؛ ترس از بیهودگی و بیگانگی و درد از رخوت و بی‌غمی دیگران؛ دورویی و نفاق دوستان و آشنایان؛ دروغ و ریا (همان: ۱۸۵) و... خاص فروغ است. این نوع از درد در نگاه غاده به طور اخص عبارتند است از: برحذر داشتن زن از عشق؛ دروغ ممتاز دانستن عشق به خاطر رهانیدن از پوچی؛ اختراع عشق معشوق؛ ابداع زخم به خاطر اوهام پنهانی و درونی خود؛ دوری گزیدن از یاران؛ گله از روزگار و نامه نوشتن به او؛ دوری از وطن، تفکر مبارزه و طغیان علیه عوامل نابهنجار اجتماعی (السَّمَان، ۱۳۸۷: الف: ۸۲ و ۹۲؛ د: ۴۹؛ ب: ۱۶، ۴۰، ۵۵ و ۸۷) و روزمرگی:

«ها هی حروفی تجن / داخل اقصاں الواقع الیومی / المتورم تفاهه و صدأ
تحت ذباب الثرثره... / ها هی حروفی تجن... و تضرب رأسها بالقبضان حتی
النزف»؛ «هان این حروف من است / که درون قفس‌های روزمرگی پنهان
می‌شوند / برآماسیده، بی‌طعم / و زنگار گرفته در زیر هجوم مگس‌های

بیهوده‌گویی... / هان اینک این حروف من است / که پنهان می‌شود، / و
سرش را به شاخه‌ها می‌کوبد / تا خون جاری شود» (السَّمَان، ۱۹۹۹:
عاشقه فی متاهه الورقه).

و اینکه:

«تموت الابدیه، فی بیت الشرقیه / فی مذبحه التفاصيل الصغیره البومیة... /
هل لمعت الا والی الفضية بدل حروف الابدیه؟»؛ «در خانه زن شرقی / الفبا
می‌میرد / در قربانگاه روزمرگی‌های حقیر... آیا ظرف‌های نقره‌ای را / برق
انداخته‌ای / به جای حروف الفبا؟» (همو: عاشقه تطیر مع بوم‌الدشه؛
۱۳۸۷ ج: ۷۸).

یکی دیگر از علل درد و رنج و نابسامانی ذهنی و روانی شاعران، «شک و تردید» است که در نگاه انسان معاصر سنت‌گرا، به موازات عشق / عشق دروغین می‌توان آن را مطرح کرد. غاده در این ساحت، قادر نیست از شک و تردید خود بگریزد. او در شعر «زنی عاشق که دروازه گل سرخ را می‌کوبد»، شک و تردید خود را از عشقی عداوت‌گونه ابراز می‌کند و با اینکه هیچ گریزگاهی از تذبذب خود نمی‌یابد، لکن نه تنها حاضر به ترک معشوق و عشق دروغینش نیست؛ بلکه زندگی را چه با او و چه بدون او از محالات می‌داند (السَّمَان، ۱۳۸۷ ج: ۸۵)؛ با این حال، به‌هیچ‌روی نیز به او اعتماد نمی‌کند (همو، ۱۳۸۷ الف: ۴۳). فروغ نیز گاهی عشق را در سایه‌ای بی‌اعتبار و ناپایدار می‌یابد و با دیده شک و تردید به آن می‌نگرد؛ اما در انتظار آن می‌زید و از آن نمی‌گریزد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۴۱). همچنین او در سایه شک، به حلقه ازدواج ناموفق خود در دنیای واقعی می‌نگرد. حلقه ازدواجی که به‌جای خوشبختی و زندگی و امید؛ بردگی و بندگی و اسارت به‌همراه داشته؛ اما هنوز درخندگی خود را حفظ کرده است (همان: ۹۶).

مهم‌ترین موارد درد و رنج در نگاه انسان معاصر، مربوط به محرومیت از حقوق بشر و حقوق طبیعی هر فرد است. محرومیت انسان‌ها از حقوق طبیعی، در موازات و

همگام با محرومیت از حقوق بشری است که کماکان در مباحث پیشین به آن اشاره گردید. اما همین بس که غاده، بانی محرومیت از حقوق طبیعی بشر را «روزگارِ جبار» می‌داند (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۳۹). «آزادی» نیز مورد دیگر است. اگر کسی در نوع زندگی‌اش «حق انتخاب» داشته باشد، آزادی او محرز است. گفتنی است که «انتخاب» باید بدون قید و شرط باشد تا «آزادی» محسوب شود (همان: ۱۸). فروغ نیز نبود آزادی زنان را، اسارت جنس زن در جامعه می‌داند. حتی بی‌وفایی، خیانت و ستیزه‌مردان نسبت به زنان را در نگاه او می‌توان از این دست مقوله‌ها محسوب کرد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۶۰، ۵۶ و السَّمَان، ۱۳۸۷: ۴۲). در نگاه السَّمَان این مسئله چنین است که؛ عملاً هر نویسنده‌ای فرزند زمان و محیط خود است؛ اما در عمق، به‌گونه‌ای باهم شبیه‌اند. چراکه معماها و خانه‌های تاریکی در اعماق هریک از انسان‌ها وجود دارد و این نشان از همانندی انسان‌های دردمند و محروم از حقوق بشر است (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۲۳). غاده آن هنگام که حکومت جامعه عرب بر جسمیت و جنسیت زنان، جابرانه حکم می‌کند خود را آماده مبارزه می‌کند. در این راه، به دنبال همسو کردن زنان دیگری است که با اتحاد و کمک آنان احقاق حق کند (همان: ۶۵).

شاعران در این مقام، «نسیان» را آرامشی برای محرومیت انسان‌ها از حقوق بشر و حق طبیعی خویش دانسته‌اند (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۲۴، ج: ۱۸ و فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۰۱، ۲۲۸)؛ و «عشق به وطن» (السَّمَان، ۱۳۸۷: ج: ۳۴) یا «تمسخر وطن پرستان افراطی» را از حقوق طبیعی خود می‌دانند. مثلاً فروغ در مقابل غاده، به تمسخر روشنفکران غرب‌زده؛ تمسخر وطن پرستی افراطی و بی‌زاری از تجملات و عادت تشریفاتی (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۱۳، ۳۲۵)؛ و تمسخر تمدن و پیشرفت مادی و مونتاژ کالاهای غربی (همان: ۳۱۶) پرداخته و ماهرانه آنها را طرد و لعن کرده است. غاده نیز خود را به دلیل نگاه به مسائل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... در جایگاه انکار می‌بیند و جنگ را از این نوع دردها برمی‌شمارد (السَّمَان، ۱۳۸۷: الف: ۲۹ و ۷۲). اما انتقادهای تند اجتماعی فروغ در این باره در قالب طنز در شعر «به علی گفت...» (فرخزاد، ۱۳۸۳:

۳۰۱) بروز کرده است. او دردهای جامعه‌شناسانه خود را در شعر «بازگشت» به پایان خط جاده و شهر گور آرزوهایش، واگویه کرده است (همان: ۲۰۲)؛ علاوه بر این، از فساد اداری؛ از نبود امنیت و ترسیم فضای خشن شهر، فقدان انسانیت، عشق، عاطفه و احساس (همان: ۳۴۳-۳۴۴)؛ رخوت، کسالت، فساد و انزوا، بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری (همان: ۳۵۷) و واژگونی ارزش‌ها (همان: ۲۷۱) نیز نالیده است. اما غاده، شجاعانه خود را ملزم می‌کند تا جامه جنگ بپوشد؛ حتی پیراهن ضد گلوله و تعویذهای مادر بزرگش را از خود نیز دور می‌کند (السّمّان، ۱۳۸۷: ب: ۸۸). این مؤلفه، از دیدگاه فروغ؛ علاوه بر ترسیم فضای خشن شهر، به گذر زمان در شعر «ایمان...» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۳۱) اشاره دارد که با مسئله مرگ پیوند نزدیک ایجاد کرده است. احساس پوچی و بی‌معنایی در شعرهای «زندگی» (همان: ۲۱۷) و «در آب‌های سبز تابستان» (همان: ۲۴۱)؛ احساس گناه و خروش و طغیان و فریاد در شعرهای «جنون» (همان: ۲۱۱) و «هرجایی» (همان: ۲۷)؛ تقدیر و سرنوشت کور و نامعلوم و آینده‌ای مبهم و گنگ در شعرهای «ظلمت» (همان: ۱۹۷) و «راز من» (همان: ۸۱) و... از عوامل دیگر محرومیت از حقوق بشری در نگاه فروغ است که به‌هیچ‌روی، راه‌گریزی از آنها ندارد و همچون زنجیرهایی بر پای بی‌گناه او بسته شده‌اند (همان: ۸۱).

ج) راه‌های رهایی (دفع یا رفع) درد و رنج

یکی دیگر از نکات مهم در بحث وجودشناسی درد و رنج در کنار انواع و علل درد و رنج، مسئله راه/ راه‌های رهایی از درد و رنج است. بدیهی است که هر انسان اندیشمندی، پس از آگاهی از خاستگاه درد و رنج و شناخت و معرفت نسبت به آن، به‌منظور رهاشدن از دردمندی و رنجوری، تلاش و کوشش می‌کند. همان‌گونه که ارسطو حکیم مشهور یونان، بر آنست «که انسان عاقل بعد از وقوف به ماهیت درد و رنج و آگاهی از خاستگاه آن باید طالب رهایی از درد باشد» (دوپاتن، ۱۳۸۵: ۲۴۵)؛ و

این لازمهٔ ادامه زندگی در این جهان است. در یک نگاه کلی، به شعر «راز من» فروغ و «عشق تو گلوله‌ای خیس است» غاده، درمی‌یابیم که این دو شعر، شباهت‌هایی در مضمون و مفهوم دارند و شاعران در پایان به خودآگاهی و رستگاری می‌رسند. پربی‌راه نگفته‌ایم که «من یکی از عناصر همبافته روان انسان است. «من» خودآگاه آدمی است که او را تبدیل به آدمی می‌کند. من یا خودآگاه تنها بخش کوچکی از روان را تشکیل می‌دهد که به مرور و در فرایند قرن‌های بی‌شمار پیش از تمدن، تکوین یافته و هنوز هم تا تکاملِ نهایی راه درازی در پیش دارد» (ممتحن و کمالی، ۱۳۹۱: ۱۳۳-۱۵۶؛ به نقل از یونگ، ۱۳۷۳: ۳۴). در این شعر، فروغ با رهایی از ازدواجی که برای او چیزی جز بردگی نداشته و در شعر غاده، رهایی از عشقی آرمانی که در برابر مشکلاتِ بزرگ، کوچک و کوچک‌تر می‌شود، مواجهیم (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۸۱؛ السَّمان، ۱۳۸۷ الف: ۷۲). مرگ نیز با اینکه نوعی رهایی از زندگی دردناک است؛ در نگاه آنها، در کنار آن، عشق و زندگی در تمام مظاهر هستی جریان دارد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۱۵؛ السَّمان، ۱۳۸۷ ج: ۷۱). امید به آینده در قالب وصال به معشوق و امید به خداوند (باورهای دینی) از دیدگاه فروغ (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۹۰، ۲۵۳)؛ و بازگشت به وطن، علاوه بر عشق از نگاه غاده (السَّمان، ۱۳۸۷: ۹۱) از دیگر راه‌های رهایی از درد و رنج است. امید به کسب آگاهی و معرفت نیز باعث می‌شود تا فروغ راه‌های ظلمانی و تاریک و وهم‌انگیز وجودش را بدون چراغ هستی بخش معشوق ببیند و به کمال برسد (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۴۶)؛ هرچند هیچ‌کس کامل نمی‌تواند باشد (شوتز، ۱۳۸۲: ۷۴).

۳. غایت‌شناسی درد و رنج

موضوع سوم در بحث مفهوم درد و رنج در کنار ماهیت‌شناسی و وجودشناسی درد و رنج، مسئله غایت‌شناسی (اهداف و نتایج آن) است. در این مبحث پس از بررسی گفتمان حاکم بر ذهن و زبان این شاعران، با توجه به رهیافت آنها، باید به این مسئله

پرداخت که غایت (مطلوب، هدف، فایده و نتیجه) درد و رنج در دستگاه فکری آنها چیست و انسان دردمند از درد و رنج خویش چه آموخته؛ و چگونه آن را مطرح کرده و به آن اهتمام ورزیده است. هر دو شاعر نتایج درد و رنج را در دو پهنه (مثبت و منفی) تصویر کرده‌اند. بخش اول (نتایج مثبت) به ارزش و اهمیت ریشه و بن‌مایه اصلی درد توجه دارد. این بن‌مایه، حاصل دردهای ثمربخش، باور، آگاهی و شناخت انسان است که از ایثار و شجاعت و درونیات و احساسات تند عاطفی نشئت گرفته است. پس، این دردها، حاصل ایمان و شناخت و معرفت انسان است؛ که فروغ در بیان آن، پرواز و اوج گرفتن بعد از تحمل رنج را ثمره آن می‌بیند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۳۱). اما گاهی شاعران به دلیل روبه‌رو شدن با دردهای بی‌ثمر که غایتی تعالی‌بخش ندارد و نتایج منفی به‌بار دارد؛ ناامیدانه می‌سرایند. ازین‌رو، «یأس و ناامیدی» تصویر دیگری از فصل ممیز شعرهای دردآلود این شاعران است که درنهایت، غایت/ نتیجه‌ای جز مرگ ندارد. پس، این عناصر به موازات مرگ، یا منتهی به مرگ، به سیر خود ادامه می‌دهند. شعرهای «دیدار در شب»؛ «گذران» و «وهم سبز» فروغ و... (ر.ک) به ترتیب؛ فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۸۵؛ ۲۲۸؛ ۲۹۲) از این دست اشعار مایوسانه است؛ برای نمونه:

«ما هر چه را که باید / از دست داده باشیم، از دست داده‌ایم / ما

بی چراغ به راه افتادیم» (همان: ۳۴۵).

حتی افسردگی که او را همانند شمع تپاه می‌کند (همان: ۲۸ و ۲۸۷) یا مانند خورشیدی که در نگاه او مرده است؛ سبب می‌شود تا او هیچ آرزویی نداشته باشد (همان: ۲۸۱ و ۲۳۳) و منتظر کفن انتظار باشد (همان: ۳۴۹). او حتی عشق را به موازات دردهایی همچون، عشق آلوده به نومیدی و درد و شعله سوزان و... (همان: ۲۲-۲۳؛ ۵۹؛ ۲۴؛ ۲۰) به تصویر می‌کشد و آن را نفرینی بیش نمی‌داند (همان: ۲۴۴)؛ و در این راه هزاران در را بسته می‌بیند و آرزوهای خود را درمی‌بازد:

«آرزوها؟ / خود را می‌بازند / در هماهنگی بی‌رحم هزاران در / بسته؟ /

آری، پیوسته بسته، بسته» (همان: ۲۷۲).

پس، چنین است که فروغ، همه چیز را بی روح و منجمد و فسرده می بیند:
«آن گاه / خورشید سرد شد / و برکت از زمین ها رفت / و سبزه ها به
صحراها خشکیدند / و ماهیان به دریاها خشکیدند / و خاک، مردگان /
زان پس به خود نپذیرفت» (همان: ۲۷۹).

اما در پس تمام اینها بر آن است که باید طالب صفا بود تا بتوان خود را فنا ساخت (همان: ۳۳). در مقابل غاده، گاهی هیچ دوست ندارد علتها یا غایتها را، نه خود و نه دیگری، توجیه و تفسیر کند (السَّمَان، ۱۳۸۷: ۵۲). اما گاه از فرط اندوه تاب و توان خود را از دست می دهد. شعرهای «زیبایی شناسی فراق»؛ «کارت تبریکی از پاریس: فرار» و «زنی عاشق مداد پاک کن» (همو، ۱۳۸۷: ۳۱ و ۷۵؛ ۱۳۸۷: ج: ۴۶) از این نوع اشعار مایوسانه است. او نیز در باب غایت دردهای حاصل از عشق، با اینکه دیگران را از عشق حذر می دهد و آن را دروغ ممتاز خطاب می کند؛ به وسیله آن به مبارزه برمی خیزد و یقین دارد که دیگران نیز، با عشق او به عداوت و دشمنی برمی خیزند؛ با وجود این، به دنبال اختراع و ابداع عشق است و پس از اختراع، در آن غوطه ور می شود (همو، ۱۳۸۷: الف: ۸۲، ۹۱؛ ب: ۳۹؛ ج: ۸۵؛ د: ۴۹، ۳۴). این افکار، بیشتر در حس غربت^۱ و تنهایی وی در کشوری بیگانه بازتاب یافته است (همو، ۱۳۸۷: ب: ۲۸). اما باید گفت؛ او هنوز امید بازگشت به بیروت را در سر می پروراند. در مجموع، غاده گاهی حال را بر گذشته ترجیح می دهد و به آینده امیدوار است. به عبارت دیگر، امید به آینده غایت گریز از درد و رنج های غاده محسوب می شود؛ در حالی که امید به مرگ، غایت رهایی فروغ از ناامیدی و یأس است.

۴. وظیفه شناسی یا اخلاق درد و رنج

یکی دیگر از مباحثی که در حوزه معرفت شناسی درد و رنج، بحث برانگیز است،

مسئله وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج است. به این معنا که انسان در مواجهه با پدیده درد و رنج در زندگی خود و دیگران، چه رویکرد اخلاقی باید اتخاذ کند و با چه کیفیتی با آن مواجه شود؟ چنان‌که «نیچه» فیلسوف آلمانی می‌گوید: «آنچه زندگی را رضایت‌بخش می‌کند، شیوه برخورد با دردها و رنج‌هاست» (دوباتن، ۱۳۸۵: ۲۶۶). در اخلاق سیاسی و اجتماعی، مهم‌ترین مسئله کشف حقیقت، کاهش درد و رنج دیگران است و این امر باید از هرگونه تعلق، ارزشمندتر تلقی شود. به‌همین سبب، شاعران، این مهم را وظیفه اصلی خود می‌دانند. فروغ در این راه از خداوند طلب آگاهی و معرفت می‌کند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۹۰). او در جایی دیگر، اخلاق/وظیفه درد را در جایگاه «خدابودن» نمود می‌دهد که اگر او خدا می‌بود چنین می‌کرد یا چنان نمی‌کرد؛ چراکه فکر می‌کند خدا چنان در بارگاه خلوت خویش بر تخت مرصع تکیه کرده که به ناله‌های هیچ‌کس، جواب نمی‌دهد (همان: ۸۲). اما غاده با اینکه مشتاق یافتن آگاهی است؛ آن را بنا به تقدیر و سرنوشت و قضای روزگار به موازات مرگ می‌بیند (السّمّان، ۱۳۸۷: ۴۰). آنچه مهم است اینکه، شاعر اگر توانایی برطرف کردن درد و رنج خود و دیگران را ندارد، لااقل باید صبوری پیشه کرده و با تمام وجود، دردها و رنج‌ها را به جان بخرد و با آن عجین شود. این حس در حقیقت در نگاه فروغ موجب می‌شود که آدمی در زندان زندگی، بسوزد و بسازد و خود را از چشم همه کس و همه چیز پنهان کند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۶۱، ۱۸). اما در نگاه غاده، گاهی به‌جای پنهان کردن خویش، می‌توان نقاب سکوت بر چهره زد (السّمّان، ۱۳۸۷: ۳۴). گاهی نیز با شمشیر، زخمی را برای خود ایجاد کرد تا بتوان او‌هامی را که حضوری پنهانی دارند و آدمی را آزرده‌خاطر می‌کنند؛ تحمل کرد (همان: ۶۱).

نتیجه بحث

در یک نگاه فراگیر به موضوع درد و رنج از مجموعه آثار فروغ و غاده، چنین مستفاد می‌شود که آنها در مبحث معناشناسی، ضمن توجه به دردهای فردی که با واژگانی

چون تنهایی، رنج و غم و اندوه ارتباط دارد؛ به درد دیگران و موجودات و محرومیت آنان نیز توجه خاص داشته و واژه درد را در قالب ترکیب‌های تنهایی تنها، زنی تنها، زن غمگین و... نمود داده‌اند. در بحث وجودشناسی با تأکید بر مسئله معرفت، بیشتر در مقام انواع درد و رنج، به‌ویژه دردهای گریزناپذیر اشاره کرده‌اند و بزرگ‌ترین ترس و واهمه خود را در ساحت ازدست‌دادن معشوق (چه معشوق زمینی و چه روحانی و چه عشق به وطن)؛ نرسیدن زنان به حق و حقوق خود در جامعه و یأس و ناامیدی که از عوامل گوناگون فرهنگی و اجتماعی دوران خود و به موازات مرگ است؛ نشان داده‌اند. آنان در حوزه علل درد و رنج با رویکرد پدیدارشناسانه و معرفت‌شناختی، بیشتر به تعارض و تصوّرات برساخته با جهان خارج و دیدن درد و رنج انسان‌ها تأکید دارند. در حوزه زمان و دوره، به تمامی عناصر آن در نگاه انسان پیشین و مدرن، توجه خاص کرده‌اند؛ و مهم‌ترین راه‌هایی از غم و درد را رسیدن به رستگاری و خودآگاهی دانسته‌اند. هر دو شاعر به مرگ که نوعی رهایی از زندگی دردناک است، توجه کرده‌اند؛ اما بر این هستند که بعد از مرگ، عشق و زندگی نیز در تمام مظاهر هستی جریان دارد. آنها مبحث غایت‌شناسی را در دو پهنه مثبت و منفی مورد بررسی قرار داده؛ اما بیشتر جنبه منفی آن را در نظر گرفته‌اند. در بحث وظیفه‌شناسی / اخلاق درد و رنج، راه‌های رهایی از آن را امید به خدا و زندگی بیان کرده‌اند. حتی فروغ در این بخش، خود را در مقام «خدایی» فرض کرده که می‌تواند التیام‌بخش دردهای دیگران باشد؛ ولی غاده، گاهی قادر به تحمل دردهای دیگران نیست. آنچه مهم است اینکه، شاعران در مقابل درد و رنج، صبر و شکیبایی پیشه کرده‌اند؛ فروغ به‌صورت پنهان کردن خود از دیگران و غاده، تنها با مَهر سکوت بر لب زد.

پی‌نوشت

(۱) عبدالحسین فرزاد، مترجم اشعار غاده، معتقد است: «زن همواره در جهان به عنوان جنس دوم،

مورد بی‌رحمانه‌ترین تبعیضات قرار گرفته است؛ تا آنجا که انسان، در همه‌جا، مرد انگاشته می‌شود» (السَّمَان، ۱۳۸۷ب: ۹). «متأسفانه این تلقی منفی آن‌چنان ریشه‌دار است که حتی فیلسوفان و متفکران بزرگ جهان [مانند افلاطون] نیز آن را باور کرده‌اند؛ و هنوز زن را در مرحله انسانیّت نمی‌بینند (همان: ۱۳)؛ به‌ویژه احساسات زن عرب که همچون رازی سر به مهر قرن‌هاست در تاریخ اعراب نهفته است (السَّمَان، ۱۳۸۷ب: ۶۴ و فرخزاد، ۱۳۸۳: ۴۸).

کتابنامه

- السَّمَان، غاده. (۱۳۸۷الف). *در بند کردن رنگین‌کمان*، عبدالحسین فرزاد، تهران: چشمه. چاپ پنجم.
- (ب. ۱۳۸۷). *غم‌نامه‌ای برای یاسمن‌ها*. عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه. چاپ سوم.
- (ج. ۱۳۸۷). *زنی عاشق در میان دوات*. عبدالحسین فرزاد. تهران: چشمه. چاپ چهارم.
- (د. ۱۳۸۷). *ابدیت، لحظه عشق*. عبدالحسن فرزاد. تهران: چشمه. چاپ سوم.
- (م. ۱۹۹۹). *عاشقه فی محبره*. منشورات غاده‌السَّمَان. بیروت. الطبعة الثانية.
- جانزودی، مصطفی. (۱۳۸۷). *بررسی تطبیقی آثار غاده‌السَّمَان و فروغ فرخزاد*. رساله دکتری. استاد راهنما: معصومه شیستری. دانشگاه تهران.
- دوباتن، آلن. (۱۳۸۵). *تسلی بخشی‌های فلسفه*. عرفان ثابتی. هرات: ققنوس. چاپ سوم.
- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۱). *ادبیات معاصر ایران*. تهران: امیدوار.
- شوتز، سوزان پولیس. (۱۳۸۲). *سرخ به رنگ عشق*. رؤیا پرتوی. تهران: اندیشه عالم. چاپ اول.
- کراچی، روح‌انگیز. (۱۳۸۳). *فروغ فرخزاد*. تهران: داستان‌سرا.
- کفافی، محمدعبدالسلام. (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی*. سیدحسین سیدی. تهران: نشر آستان قدس رضوی.
- گرچی، مصطفی. (۱۳۸۷). «بررسی ماهیت درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور»، *نشریه پژوهش‌های ادبی*. سال پنجم، ش ۲۰، صص ۱۰۷-۱۳۰.
- (۱۳۸۹). «مفهوم درد و رنج در نگاه زن شاعران معاصر، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی»، *فصلنامه نقد ادبی*. ش ۹.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۳). *دیوان شعر*. تهران: شادان. چاپ اول.
- فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات عرب*. تهران: سخن. چاپ اول.
- مدنی، نسرین. (۱۳۸۶). «ادبیات تطبیقی و تطبیق شعر معاصر عرب و شعر معاصر ایران»، *فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد واحد جیرفت استان کرمان*. دوره ۱، ش ۲، صص ۱۶۹-۱۷۸.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۸۵). *مهر ماندگار*. تهران: نگاه معاصر. چاپ اول.

- معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*. انتشارات امیر کبیر. چاپ هشتم.
- ممتحن، مهدی؛ کمالی بانیانی؛ مهدی‌رضا. (۱۳۹۱). از سمبلیسم تا اسطوره در اشعار فروغ فرخزاد، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. س ۸، ش ۲۷ صص ۱۳۳-۱۵۶.
- یزدان‌پناه، مهرعلی؛ متولی، سپیده. (۱۳۹۰). «بررسی مقایسه‌ای تغزل‌های غاده‌السمان و سیمین بهبهانی»، *مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد واحد جیرفت استان کرمان*. سال پنجم، ش ۲۰، زمستان ۹۰، صص ۱۶۹-۱۸۷.

